٢٥٤ ٢٥
٢٥٦

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ٢٣٤

رده‌بندی دیویی: ٩٥٤ ف ٣١٤ د

سرشناسه: فدائی، نصرالله بن محمدحسین، - ١٣١٣ ق

عنوان قراردادی:

عنوان: داستان ترکتازان هند

کاتب:

تاریخ کتابت:

محل نشر: ناشر: تاریخ نشر: [بی‌تا]

صفحه شمار: ٦٧٥١٨ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ٢٤٫٣ × ١٥٫٧ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: مقام معظم رهبری تاریخ ثبت: اردیبهشت ١٣٨١

یادداشتها: ١. ناقص الاول. ٢. مُجَدوَل، مُجَدوَل. ٣. در ابتدا دیباچه آمده است. ٤. مذیل به غلطنامه.

موضوع(ها): ١. هند - تاریخ. ٢. هند - تاریخ - متون قدیمی تا قرن ١٤. ٣. هند - شاهان و فرمانروایان

شناسه(های) افزوده: الف. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ١٣١٨-، اهداکننده. ب. عنوان

فهرستگار: [illegible] تاریخ فهرستگاری: خرداد ٨٩

اسم کتاب داستان ترکتازان هند
مولف
موضوع تاریخ زبان فارسی
سال چاپ محل چاپ
شماره عمومی ۲۳۴ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری اهدائی مقام معظم رهبری تاریخ دیماه ۱۳۷۰
طول ۲۴٫۳ عرض ۱۵٫۷ شماره صفحات ۵۱۸
ملاحظات

کتابخانه آستان قدس مشهد
شما[ره] ۲۴۴۰۳۲
تاریخ اردیبهشت ۸۱

دیباچه

میپرداختم آن انداچه تا اندازهٔ شگرفی کارگر افتاد
سرانجام چند هفته پس از آنکه تخت‌نشینیِ همایونِ بندگانِ سرکار
ایشان در و روزگارِ آموزگاریِ بنده بسر رسید یکه روند
اندیشیدم که اگر آنروز که این کار را هنباخیدم آغازش
نموده بودم اگر هر روز چند رده هم نگاشته بودم تاکنون انجام
یافته بود و کمر بستم که دست بدان زنم

باز چند ماه گذشت که هر روز آغاز نمودنِ آنرا بفردا افکندم
تا یک روز با خود گفتم که کار از کردن انجام می‌پذیرد نه از
اندیشیدن پس دردم برخاستم و دست بدامنِ یاریِ
آفریدگارِ خود زده نامه‌هائیکه در دانشِ داستان و درِ دبستان
خودم بودند بیرون آورده یکجا گرد نمودم و از نامه‌هایِ ناموریکه
بزبانِ انگریزی درین دانش نگاشته شده‌اند هرچه
درکار بود و نداشتم از جاهائی که برای فروش داشتند

خواستم و پس از آمدنِ آنها افتادم در میانِ همه و از
آنچه خوی بیشترِ نویسندگانِ خاورزمین است که همه
رویدادهای بیهوده را هم آغاش نمایند پهلوتهی نموده
آنچه را که بدل و نگاهِ خودم پسند و درست آمد فراهم
نمودم و چون روزگارانِ پادشاهانِ باستانِ هندرا
درآن گاه چنانکه باید در دست نداشتم به ازانِ مسلمانان
آغاز نموده آنرا در چهار کاخ بانجام رسانیدم
پس از آن بازبیاریِ خدا فرهنگِ آنرا نیز در یک
کاخ سامان نهاده بدان افزودم.
این را نیز گوشزدِ دوستانِ گرامیِ خود میکنم که تا آندم که
نگارشِ هرچهار کاخ بپایان رسید هرگز با تنی گفتگوی آنرا
درمیان نیاوردم و دوستان و آشنایانِ من آن گاه
آگهی یافتند که همچنین نامهٔ از درِ هستی پدیدار گردیده

که هرچهار کاخ برایِ چاپ شدن آماده بودند و این کاررا
بیشتر از آنروی کردم که کسیرا درانبازیِ آن یارایِ دم
زدن نماند و همه بدانند که هیچکس را از هیچروی درنگارش
آن دستی نبوده و اگرنجابهٔ نامه‌نگار درنگارشِ آن
غلطی یا لغزشی راه یافته باشد آنرا از خودِ من دانند.
چون نامه‌هائی که هنگامِ گردآوریِ این نامه در دست
داشتم بیشتر انگریزی میباشند و نگاشتنِ انگریزی در روایات
هایِ فارسی بدانگونه که بهمان آواز که در انگریزی دارد شناخته
شود اندکی دشوار است. ازینروی از نگارشِ نامِ آن
نامه‌ها پوزش میخواهم.

دومین گفتار در برتریِ دانشِ داستان
بر دانشهایِ دیگر

چون این خود آشکار است که هردانشی که باشد ارزش

آن فراخورِ آن پایهٔ آنست که مرد را دارای چنان سرمایهٔ میسازند
که انجمن ها را برای گرفتنِ سودی از آن نیازمندِ دیدارِ او میگردانند
یا آنکه مرد از رهگذرِ آن برای خود سود هائی پیدا میکند که همه
دست مایهٔ بازیافتِ سامانِ آسایشِ زندگانی و آرایشِ
تنانی و روانیِ او خواهند بود۔

پس ارزشِ دانشِ داستان را با ازانِ دیگر دانشها
باید سنجید و دانست که برای بازیافتِ سرمایه های آنچه گفته شد
تا چه اندازه است۔

چون این دانسته شد این هم باید گفته شود که پارهٔ دانشها
نیز هستند که اگرچه نمایشهاشان در آشکار از شمارِ بازیچه
اند همچون پردهٔ شب بازی و چشم بندی و بازیگری و داستان
گوئی و مانندِ اینها که همه افسانه مانندند و اینروزها در فرنگستان
برای نمایشِ آنها چنان سامان ها نهاده اند که به پوسه های

بازیگرخانه هایِ گوناگون همچون (تیاتر و سرکس) و اینها دلپذیر
گردانیده اند و سودهایِ آنها هم تنانی میباشند و هم روانی
(چنانکه بارها شد که مغزِ من از انبوهیِ کارهایِ سرکاری
و خانگی به پریشانی اندکی گرویده بود و از رفتنِ یک شب
در بازیگرخانه (تیاتر) روزِ دیگرش چنان مغزِ خود را آماده
هرگونه کار یافتم که گویا خستگی را با دل و مغزِ من هرگز
آشنائی نبوده) مگر بازیچه یک از آنها را هم بیشِ (تاریخ)
نمیتوان گزاشت و پایهٔ آنها را همردهٔ این نمیتوان
برداشت زیرا که این آشکار است که اگر مانندهٔ آنچه
در داستان است که سرگذشتِ پیشینیان باشند در
بازیگرخانه ها بگونهٔ که افسانه ها نموده میشوند از درِ نمایش درآیند
در همه چیز برتر و بهتر و پسندیده تر از آنها خواهد بود۔
پارهٔ ما این دارد و آن نیز هم۔

از اینهاگزشته از دانشهایِ گوناگونی که تاکنون به آیینهٔ
دریافتِ مردمی گونه چهرهٔ تابناک درافکنده اند هریک
درجایِ خود گزشته از نیکی هایِ فراوانی که در سرشتِ
خود دارد دارندهٔ خود را رهنمونِ بازیافتِ چند سودِ بسیار گرانمند
دیگر نیز میباشد که برخی از آنها رهائی است از تاریکی
نادانی و گمرهی . رسیدن است بپایه هایِ بلند رسائی
و بخردی . گزرانیدنست روزگارِ زندگی را با آسایش
و ارجمندی و پرآبروئی . و سرآمدِ همه یک اندازه شناسائی
است پاک یزدانِ بزرگ و آفریدگارِ خود را مگر چونکه دانشِ
داستانِ گزشته گان و سرگزشتِ باستانِ پیشینگان
آنچنان است که درهمگیِ آنچه نگارش یافت بویژه در داشتن
سودِ انجامین برتریِ شگرفی بر دیگر دانشها دارد منش
نامه نگار از آغازِ کار باآنکه ره آموزیِ سویِ دانشهایِ

دیگر را فراخورِ زاغرِ خود از دست نداد پایِ جهان نوردے
بیشتر بشاهراهِ داستان شناسی و داستان سرائی نهاد .
باور کردنِ آنچه نگاشته شد بسیار آسان است و به
هیچروی سر از آن باز نمیتوان زد زیراکه با هیچ دانشی به
تنهائی نمیتواند دانشمند خود را بسویِ آبامِ بلندِ بینش و
آگهی رسا بالا برد و آشکار است که برایِ این کار
نیازمندِ همراهیِ یک دانش یا دانشهایِ دیگری است
مگر دانائی و آگهی از رویدادهایِ گزشته چنان است که
بی انبازیِ دانشِ دیگری مرد را از مانندِ بار و بر هرگونه
دانشی بهره ور میگرداند
درچنبرهٔ آفرینش میانِ جانورانی که بر رویِ زمین به
جنبش اندرند تاجائی که چشم خرد کار کرده از گونهٔ مردم
برتر و بهتر و پاکیزه تری نگاهِ هوش در نیامده و این

براستی پیوسته که دستاویزِ بزرگِ مهتری و پاکیزه‌تریِ این فرگونه از رهگذرِ دانش و فرماندهی است که پادشاهی باشد و اگر نیک نگریسته شود دانسته میگردد که بازیافتِ سرافرازیها (از درآمدن به پیشگاهِ فرماندهی و بچاکریِ تختِ شهریاری) روزیِ آنکس است که از آگهیِ سرگذشتهایِ رفتگان بینش‌هایِ ژرف و آزمایشهایِ شگرف بهرهٔ روزگارش شده باشد و از پهلویِ داستانهایِ باستان کارشناسیهای درست اندوخته بود چنانکه میتوان گفت که دانایِ یک دانش تنها هرگز به آیامِ بلندِ دستوریِ بزرگ برنیامده و از ینسوی هم از داستانِ گزشته دانسته شده که همیشه آن پایهٔ بلند بدستِ کسانی افتاده که مایهٔ ارجمندِ داستان شناسی بزیورِ شایستگی آراسته‌شان نموده -

هم اکنون در انجمن‌هایِ کنگاشِ دربارهایِ همه شهنشهی‌های

اروپ که کاوشان از رهگذرِ همین گونه کشوررانی چنانکه باید و شاید بالاگرفته آن کسان دست‌نشاندهٔ فرماندهی میباشند که از کارهایِ جهانیانی که تاکنون آمده و رفته‌اند آگهیِ بسزائی بدست آورده‌اند نه آنانکه مهندسِ تنها یا ستاره‌شناسِ خشک یا ایارور و مانندِ اینها بوند

آری فرزانگان نیز شایستهٔ پایهٔ دستوریِ بزرگ هستند مگر از میانِ آن گروه نیز هرگز آنکه در دانشِ داستان دستی نداشته بدان جایگاه سربلند نشده است و اگر شده است هم آن چاکری را درست سرانجام دادن نتوانسته است و بیش از آنکه از چشیدنِ چاشنیِ میوه‌هایِ شادابِ آن کامی شیرین نماید از تنهٔ سامانهائی که فراهم شدهٔ همگاهانِ داستان‌شناسِ او بوده‌اند به آنچنان آسیب و کوششی برخورده که بناگزیر با تلخکامی از کار درافتاده است

از آنجا که کارهای کیهان و کیهانیان که درگاه‌ها و هنگامهای گوناگون از درِ پیدائی هویدا میگردند تا یک اندازهٔ پرزوری همانندِ یکدیگرند اگر روزی از کار و بارِ کشور فرکارِ بسیار بزرگ دشوارِ سختی پیش آید هنگامی با پایانِ آسانی گشوده شده در لوز دیده میگردد و با درستی و آرامی انجام می‌یابد که کارفرمای آن در دانشِ داستان دستِ رسائی داشته باشد چه از رویدادهای نوپدید کمتر روی نموده که مانندِ آن یا نزدیک بمانندِ آن بسی در روزگارانِ باستان پدید نیامده و در داستان نامه‌ها آغازش نشده باشد و درست یا نادرست در چاره‌سازی آنها کوششها هویدا نگشته باشد و از اینجا است که فرزانگان فرموده‌اند که داستان آنچنان اوستادی است که هرچه بیاموزاند همه آزمایشهای پرسودی میباشند که اگر باهم در همانندی اندکی پس و پیش و در توانندی چیزکی کم و بیش

بوند در افزایشِ هوش و خرد و پرورشِ دانش و بینش همه همانند.

سومین گفتار در انگیزهٔ نهادنِ نامِ داستانِ ترکتازانِ هند بر این نامه

چنین می‌پندارم که از روزیکه بر روی زمین نامه‌ها نگاشته و ناچها بر آنها گزاشته شده اند بجز یک دو نامه که در فارسی نوشته شده کمتر نامه ایست که نام خود را مانندِ این نامه چنانکه بهست یافته باشد.

نامِ داستانِ ترکتازانِ هند برای این نامه که من بیاری یزدان نوشته‌ام جامه ایست بر بالای آن که اگر درزیِ روزگار سد هزار مانندِ آنرا بدوزد یکیش ازین چست تر نخواهد افتاد زیرا کشورِ هندوستان از روزیکه باین نام شناخته شده میتوان گفت که تا کنون هرگز از زادگانِ خاکِ

دیباچه

خود پادشاه نیافته همیشه از بیرون گروهی آمده بزرگانشان آنرا زیرِ نگینِ فرمانِ خود درآورده و نژادِ او بپادشاهیِ این کشور پرداخته تا گرفتارِ گروهِ دیگری شده اند که باز از بیرون آمده اند و برروی هم رفته همیشه چراگاهِ ترکتازانِ بزونی ولیغماگرانِ بیگانه بوده است۔

از رایانِ هند که پادشاهانِ باستانِ این کشورند بگونهٔ که داستانِ شان را باور توان کرد کهن تری نداریم واگر سراسرِ کردارِ شان در داستان هم آمده باشد (بیش ازین نیست که پس از ساده گردانیدنِ سرگزشتِ شان از آرایشهایِ افسانه مانندِ سخن پردازی) باز از همان داستان براستی خواهد پیوست که آنان نیز از بیرون آمده اند۔

برایِ کسانیکه کشورستانِ اروپ را آباد کرده گروه های

دیباجه

ایرین میدآیند باور کردنِ این گفتار بهیچروی دشوار نیست که بُن بُوذِ آن رایِ راکه در روزگارِ باستان به هندوستان آمده بنیادِ پادشاهی در این سرزمین بزافراشت بُن بُود همان رای دانند که از جایِ خود بسویِ باختر جنبش نموده و از راهِ خشکی و تری رفته رفته به انگلند رسید و از آنجا از راهِ دریا بافراشِ نامِ (وینیش) از سویِ شاهنشهیِ انگلند که این کشور را اکنون زیرِ فرمانِ خود دارد به هند آمده اینک بپادشاهیِ کشور می پردازد۔

از مردمانیکه می مانند در گوشه و کنارِ کشورِ دکن که از دورترینِ بخشهایِ هند است هندی تری نداریم و از زبانشان ناجها شنیده میشوند که فارسیِ نابند۔

مردمِ تلنگ که خودشان و زبانشان هردو را تلنگی مینامند مانندِ فارسی زبانانِ مدراس (دارا) را دُرَهٔ و دُورَهٔ

۲۴۳.۳۲

میگویند مگر در همان چم‌ها بکار میبرند که دارا در فارسی گفته میشود
و ازاین یکی آشکار میشود که در روزگارِ باستان نیز ایرانیان
تا دورترینِ کشورهایِ هند را تا روزگارانِ دراز زیرِ فرمان
داشته اند ،

اگرچه ازین گونه چیزها بسیارند که همه رهنمونِ این میباشند
که پادشاهانِ هند همیشه از بیرون بوده اند مگر من از آنها
از آنروی میگذرم که نگارشِ آنها همه بدرازیِ سخن میکشانند
و مرا روشنگرهایِ روشن تری در دست هستند که راستیِ
این گفتار را با کوتاهیِ سخن بسی بهتر وانمیاید و از آنها هم به
نگارشِ یکی بسنده میکنم -

این یکی خود مانندِ خورشید روشن است که درمیانِ گیتی نه
جانورِ ویژه گویا که مردمی گونه باشند آنچنان جدائیِ روشنی
پدیدار است که چشمِ خرد را خیره و مغزِ اندیشه را تیره میگرداند

چنانکه اگر از هر گونه جانوری چه پرنده و چه چرنده و درنده شماره
زرفی فراهم کنند و از میانِ آنها بخواهند یکی را بجایِ دیگری
بدان سان وانمایند که شناخته نشود هرگز شدنی نخواهد بود

همچنین اگر همه مردمِ گویِ زمین را بهمین سان آزمایشی
نمایند رویِ کامیابی نمودار نتواند شد و گرچه این رهنمونِ
بی پایانِ دستگاهِ توانائیِ آفریدگارِ جهان است (و از همین
رهگذر گفته شد که چشمِ خرد را خیره و مغزِ اندیشه را تیره میگرداند)
مگر آنکه خواهشِ نگارنده در نگارشِ این گفتار اینجا بیش
ازاین نبود که بودنِ آن جدائی را که آشکار است بر همه
وانماید و چون آن جدائی بدیدهٔ اندیشه همه هویدا گشت سخن
از جدائیِ دیگری سر کند که از آن روشنتر باشد و آن همین
جدائی است که میانِ مردمِ هر کشور از دیگر کشورها هستی
پذیرفته -

برایِ وانمود ساختنِ این یکی نیز به هیچگونه روشنگری نیازی
نیست چه پیداست که هرگز یک مردِ چینی را نمیتوان گفت
که این زادهٔ خاکِ ایران یا روس یا افغانستان یا هند
یا فرانس یا انگلند یا المان یا نمسه است و یا آنکه از مردمِ
امریک و یا افریک است -

هرکه در مردم شناسی نگاهش اندکی درست باشد و
مردمِ هرکشور را ژرف نگریسته باشد درین سخنی نیست
که مردِ هرکشور را تا بنگرد خواهد دانست که از کجا است

میتوان گفت که دانشِ مردم شناسی که آن را
(علمِ قیافه) میگویند گنجایشش تا اندکی بیش ازین نتواند بود
چه آنمایه گنجایشی که برایِ آن وانموده اند شدنی نیست
و ناشوائیِ آن نیز آشکار است از آرزوی که شناختنِ
خوی و کواسِ هرمرد از دیدنِ آمیغِ چهره و بالا و

ریختِ پیکرهٔ آخشیجی. او چنانکه جایِ دیگر یاد شده هنگامی روا
تواند بود که چندین تن همانندِ او را از آغازِ پیدایشش تا دمِ
مرگ مورِ هرگونه رفتار و کردار و کیش و کنشش آزموده و
همه را در هرگونه یکسان یافته باشند و این یکی روشن
شد که بر همهٔ گویِ زمین دو تن همتا و همانند نیستند پس
درمیانِ این گفتار این نیز درست شد و براستی پیوست
که دانشِ مردم شناسی همین گونه درست که نامه نگار نگاشت
نه بدانسان که دیگران نگاشته اند -

چون دانسته شد که این جدائیهایِ دوگانه که نگارش یافت
نخستینش درمیانِ مردمی گونه و دومینش درمیانِ مردمانِ
کشورهایِ گوناگون هستی دارد اکنون میرویم بر سرِ نگارشِ
آن انگیزه که نامه نگار را برآن داشت که نامِ (داستانِ
ترکتازانِ هند) را براین نامهٔ خود گذاشت و آن

این است که مردمِ هر کشور که در کشورِ دیگر دیده شود پیش
از آنکه سخن گوید بدیدهٔ مردمِ هوشیار شناخته میشود که از
کجاست و مردمِ هند چنین اند که اگر در کشورِ دیگرے
دیده شوند تا سخن نگویند یا کسی شناسائیِ ایشان نکند
هرگز دانسته نمی شوند که از کجایند زیرا که درمیانِ مردمے
که اکنون در هند هندوستانی خوانده میشوند آنمایه دوگونگی
یا خود بسیارگونگی نمودار است که برایِ چندگونه نشان
باید جستجو نمود و دانست که بونِ اینها از کجاست و چون
نامه نگار از همین ها دانست که این مردم نژادِ گروه هایِ
گوناگون اند که بتاخت و تازِ این کشور آمده تختِ پادشاهی
آنرا بدست آورده فرمان رانده اند تا زیر دستِ دیگری
شده اند که او نیز چنانکه گفته شد از بیرون آمده از آرزوی
که چیزی جز راستی با خامه اش سروکار نداشت نامِ نامه

خود را داستانِ ترکتازانِ هند گزاشت و گرچه درمیانِ
مردمِ هند هنگامِ نشستن در گاریِ آتشی و نیز هنگامِ اوبز
نمودنِ بز اسب و در گاریِ گاوی از جائی بجائی و از
شهری بشهری همچنین مردم هم در هر جا که ده و روستا
بود دیده شدند که آشکار بود که باید زادهٔ خاکِ هند
باشند مگر از چهره شان هرگز این هویدا نگشت که گاهی پادشاهی
هم کرده باشند

چهارمین گفتار در انگیزهٔ نگارشِ این نامه
در فارسیِ ساده

چندانکه همی اندیشم یادم نمیآید که پیش ازین تاکنون گاهی
بدین مایه شگفتی درافتاده باشم که اکنون افتاده ام
چه وانمودنِ انگیزه برایِ کارهائی است که نه از روی
راستی و درستی انجام یافته باشند و مرا باید اینک

برای کاری که از روی راستی و درستی انجام داده ام انگیزه وانمایم -

نگارشِ هر نامه که از تراوشِ خامهٔ مردِ ایرانی بوده اگر در فارسیِ ناب باشد درست است و برای آن وانمودن هیچگونه انگیزه در کار نیست که آن کاریست بجا و کرداری بسزا هان اگر جز آن بود هر آینه بایدکه انگیزهٔ برای آن آورده شود -

بیش از هزار و دو سد سال است که سخن ورانِ ایرانی دادِ سخن سرائی داده اند و نامه هایِ بسیار در هرگونه دانش نگاشته اند مگر در زبانِ تازیِ ناب یا در فارسیِ آمیخته و بجز یکدو تن هیچکدامشان بزشتیِ آن کار و نازیبائیِ آن کردار و زیانهایِ بیشمار که از رهگذرِ همان تاکنون گریبان گیرِ روزگارشان گردیده

بر نخورده است -

شگفت تر اینکه آن میوه هایِ تلخ زهرناکِ ناگوار که نهالِ آمیزشِ زبانِ بیگانه برای ایشان بار آورده بنگاهِ نگارشِ ایشان پسندیده گشته در منشِ سرتاسرشان خوش افتاده و با آخشیجِ شان سازگار گردیده اند - نی نی - در یکیِ انجامین کلکِ رابنت رفتار مرا لغزشی دست داد چه آن میوه ها جز آنکه با آخشیجِ شان سازگار نگردیده در آخشیجِ شان رهنمونِ چندین دردهایِ بیدرمان نیز شده اند بیش ازین نیست که منشِ ایشان با آن دردها خو گرفته است

شاید برخی بدل بگذرانند که اینگونه گفتارِ بنده گزافه است بیهوده مگر چنان نیست اگر بخواهم میتوانم بسیاری از آن دردها را که از رهگذرِ همان دامنگیر روزگارِ مردم

ایران شده اند بشمارم مگر آنکه این از دو روی کار آسانی
نیست یکی آنکه این دیباچه آنمایه گنجایش ندارد
که آنها را درین توان نگاشت دیگری آنکه اگر آنچه
شنیده میشود راست باشد در الیشِ یکی از آن درد
های بیدرمان در همگی خاکِ ایران اینست که هر کس
سخنی بگوید که هم راست باشد و هم سودمند همه
اگر در ایران است یا باید کشته شود یا بگریزد و اگر
بیرون باشد خونش رواست برای هر که بریزد چنانکه
نامه نگار نزدیکِ پانزده سال پیش دو نامه در زبانِ
فارسیِ آمیخته نوشته است که یکیش نامیده است
به گزرِ روزگار در ایران - و دیگریش چارهٔ دردِ کار
در ایران - و چون هردو پرند از نگارشهائی که همه هم
راست میباشند و هم سودمندِ همگی مردمانِ آن کشور

با آنکه بدریاها و کشورها از ایران دور افتاده در گوشهٔ از
حیدرآبادِ دکن به بینوائی و گمنامی خزیده است باز از بیم
جان آنها را بیرون نداده است که مبادا آنچه میگویند
دروغ نباشد

انگیزهٔ نگارشِ آن دو نامه و دو سه نامهٔ دیگر در فارسی
آمیخته این بود که چون مردم تا این پایان خواهشِ بنده
را بفارسیِ ناب بنگرند چنین گمان نکنند که آن انگیخته
نارسائیِ بنده است در فارسیِ آمیخته و چون امروز
تختِ دارائی و شاهنشهیِ کشورِ ایران آراسته است
به هستیِ ناصرالدین شاه که پادشاهی است دادگر و
بادرم دوست و چاکرنواز و بنده نیز از خانه‌زادانِ بینوای
خاکسارِ آن خسروِ بخرد آگاه دل است که آواره گردیده
با پایانِ دلیری آن هردو نامه را بیاریِ ایزدِ دادار پس از

چاپ نمودنِ این و برخی نامه‌هایِ سرواد دیگر چاپ خواهد نمود و به
پشت گرمیِ خویِ شاهنشاهانه و پایانِ دادگریِ بی کرانه بندگان
سرکارِ همایونِ ایشان از کسی باکی هم نخواهد داشت وگرچه
آنچه بر زبانهاست راست هم باشد

چون از یکی از دردهایِ بیدرمان که از رهگذرِ آمیزشِ زبانِ
بیگانه دچارِ مردمِ ایران شده گوشهٔ زده شد بدین گمان
که شاید آن راست نباشد دلم میخواهد که بنگارشِ یکی دیگر
بپردازم و آن از آن یکی‌ها بود که براستی تنها سرمایهٔ سدها دردِ بیدرمانِ
زبان کارِ دیگر شده باشند تا این نیز آشکار شود که آنچه گفتم
گزاف نبود مگر نخست باید ایدرا بگوییم که کسانی براستیِ آن
برخواهند خورد که هم از نهادِ آموزندگیِ مردمِ اروپ آگاه و هم
از سامانِ هوش و خرد دارایِ اندکی دستگاه باشند
یکی از دردهایِ بیدرمانیکه از آمیزشِ زبانِ بیگانه گلویِ ایران

ایرانیان را گرفته و میفشارد اینست که فرزندانِ آن
خاک را ناگزیر گردانیده است که تخمِ دانش آموزیِ خود
را بر زمینِ زندگی چنان بپاشند که هرگز ریشه نکند و
کچه نزند.

از پنج و شش سالگی بچه‌ها به آموزگار سپرده میشوند او
آنان را تا دو سه سال خواندنِ (عمّ جزو) میآموزد
آنگاه پنج (الحمد) بدستش نمیدهد دو سه سال
نیز در خواندنِ آن از زندگیش تباه میگردد زیرا که
تا آنگاه چیزی یاد نگرفته است. پس از آن بخواندنِ
(قرآن) و امید از ندشن چند سال هم بهمین گونه در خواندن
آن میگذرد آنگاه بچه بپانزده و شانزده سالگی رسیده
و هنوز چیزی نیازموده که سودمندِ روزگارِ زندگی
یا مایهٔ رستگاری رستخیزش باشد زیرا که بیچارهٔ بدبخت